

## درباره‌ی تناقض‌های مائو

طارق علی

برگردان: رضا اسپیلی

نقد و بررسی کتاب ربکا ای. کارل: مائو تسه تونگ و چین در دنیای قرن بیستم

ظهور چین به عنوان اسب بخار اقتصادی جهان، کانون بازار جهانی را به سمت شرق برگردانده است (۱). نرخ‌های رشد این کشور حسادت نخبگان سراسر جهان را برانگیخته است، کالاهای چینی حتا در دنج‌ترین بازارهای رشته کوه آند هم یافت می‌شوند و دولت‌های قوی و ضعیف می‌کوشند حمایت رهبرانش را جلب کنند. این پیشرفت‌ها به بحث‌های بی‌پایانی درباره‌ی این کشور و آینده‌اش دامن زده است. رسانه‌های جریان غالب به حد و حدود تامين نیازهای اقتصادی واشنگتن از سوی پکن توجه نشان می‌دهند، حال آن‌که اتاق‌های فکر نگران آن‌اند که چین دیر یا زود به چالش نظام‌مندی با خرد سیاسی غرب برسد. مباحثات آکادمیک، در این میان، عمدتاً بر ماهیت راستین و سازوکارهای سرمایه‌داری معاصر در چین متمرکزاند. روشنفکران خوش‌بین چرخش بازارمحور چین را چون نسخه‌ای از نپ (سیاست اقتصادی نو) بلشویسم دانسته‌اند چنان‌که استدلال می‌کنند که ماهیت آن‌را حضور مستمر حزب کمونیست چین در قدرت

تعیین می‌کند؛ آن‌ها در هذیانی‌ترین لحظات استدلال‌های خود چنین می‌اندیشند که رهبران چین از این توانایی اقتصادی نو برای ساختن سوسیالیسمی ناب‌تر از هر آنچه تاکنون نافرجام مانده سود می‌جویند، سوسیالیسمی بر مبنای توسعه‌ی صحیح نیروهای مولد و نه بر پایه‌ی کمون‌های میان‌تهی گذشته. دیگرانی، در مقابل، معتقدند حتی نیازی به یافتن اسمی دقیق‌تر برای حزب حاکم نیست، حروف اختصاری آن تغییری نمی‌کند - خیلی راحت کمونیسم جایش را به سرمایه‌داری داده است. (۲) دیدگاه سومی نیز اصرار دارد که آینده‌ی چین را نمی‌توان به راحتی پیش‌بینی کرد؛ خیلی زود است که با یقین آن‌را پیش‌بینی کرد.

در این میان، مناظره‌ها همچنان درباره‌ی گذشته‌ی انقلابی این کشور جریان دارد. چین از قاعده‌ی گسترده‌تری که پیروزی جهانی نظام آمریکایی را به همراه آورد مستثنی نیست، تاریخ را در آن بازنویسی می‌کنند و به سلطنت و مذهب بار دیگر با نگاه مثبت نگریسته می‌شود و هر ایده‌ی تغییر رادیکالی به دور ریخته می‌شود. مائوتسه دونگ در این فرایند نقش کانونی داشته است. در خود جمهوری خلق چین با حمایت پزشک مائو، دبیران حزب و دیگران خاطره نویسی مهمل مکتب روزنامه‌های جنجالی باب شد؛ همه هم در غالب سنت «تاریخ خشن» چینی و گرنه شایعه تلقی می‌شد. در غرب، یونگ چانگ و جان هالیدی - اولی عضو گارد سرخ که پدرمادر کمونیست‌اش از انقلاب فرهنگی متضرر شدند و دومی مدافع بی‌قید و شرط اندیشه‌های کیم ایل سونگ در آن زمان - پنج سال قبل با کتاب مائو: داستان ناشناخته به این مباحثه پیوستند. این کتاب بر ضعف‌های عیان مائو در امور سیاسی و جنسی و بر اغراق آن تا خیالبافی محض پیش می‌رود و معیارهای اخلاقی را برای رهبران سیاسی مطرح می‌کند که هرگز برای کسانی مانند روزولت یا کندی انتظار نمی‌رود. نتیجه‌ی ده سال پژوهش با کمک مالی و پیش‌پرداخت‌های بالا از سازمان انگلو - آمریکایی برتلسمان، این است که این کتاب مغرضانه و در بخش‌هایی جعلی از طرف شرکت‌های عظیم چاپ و رسانه‌ی جهان پژوهشی بی‌بديل معرفی شد - گاردین آن را کتابی که «جهان را متعجب خواهد کرد» نامید. با تصویرگری سکاندار بزرگ چون هیولایی بدتر از هیتلر، استالین یا هر کس دیگر، هدف این اثر نابودی مائو یکبار و برای همیشه بوده است. اما اکثر پژوهشگران دانشگاهی به سناریوی آبکی چانگ/هالیدی اعتنا نکردند. برخی از نوشته‌های این کتاب دست کم حدود دو دهه قبل نگارش شده و بسیاری از افشاگری‌های «ناشناخته»ی آن چندان ربطی به وراجی‌های کتاب ندارد؛ هیچ کجا منبع‌شان مشخص نشده یا کوششی برای اثبات نیز دیده نمی‌شود. بیشتر مواد از بایگانی‌های مخالفان مائو در تایوان و مسکو انتخاب شده بنابراین با تردید می‌توان آن‌ها را جدی گرفت. همچنین مصاحبه با افراد مشهوری که دانش‌شان گذشته از چین درباره خود مائو نیز بسیار محدود بوده - مثلاً لئو والسا. این سبک احساسی - اتهامی به طرز طنزآمیزی یادآور زبانی است که مائو خود علیه مخالفانش طی انقلاب فرهنگی به کار می‌برد. آثار بیشتری از این

مائو در نگارش  
سبکی داشت  
موجز و تند و  
گاه غنایی که  
تأثیری عمیق بر  
مبارزاتی گذاشت  
که به پیش راند.  
استعداد مائو در  
مقام مقاله‌نویس  
و جزوه‌نگار  
قابل مقایسه با رهبر  
بلشویک‌ها است  
گرچه نسبت به  
لنین کمتر شاعرانه  
می‌نوشت.



دست ادبیات وجود دارند مانند قحطی بزرگ مائو (۲۰۱۰) از فرنک دیکوتر. تا به امروز بهترین اثر مخالف این آثار مجموعه‌یی است به ویراست گرگور بنتون و لین چون، آیا مائو واقعا هیولا بود؟ (۲۰۱۰) که پاسخ‌های دقیقی از پژوهشگران معتبر امریکایی، انگلیسی و چینی را گرد آورده است.

اما خود مائو چه؟ تصاویرش به فروش می‌رسند، نه فقط به توریست‌ها که در میان مردم چین نیز محبوب است و ایده‌های مائو درباره‌ی جنگ فرسایشی در «بازاریابی چریکی» غالبا استفاده می‌شوند. سرنوشت او مانند سرنوشت چه {گوارا}، امروز به نظر کالایی گنجاوار می‌آید - فقط آنچه فراموش شده، معادل چینی خاطرات موتورسیکلت‌سوار است. (کسی چه می‌داند شاید ژانگ ییمو دارد روی شناگر اندیشمند کار می‌کند.) زندگی‌نامه جدید و مهم ربکا کارل در پی آن است که مائو را درون تاریخ زمانه‌اش جای دهد تا به بحث‌های مربوط به زندگی و نقش او با همه‌ی پستی و بلندی‌های زندگیش به‌عنوان پدر چین مدرن تا اندازه‌ای قوه‌ی تمیز را برگرداند؛ و همزمان تاریخ انقلاب چین را از بدگویانش در غرب و در داخل نجات دهد. الگوی او: زندگی‌نامه‌ی روشنفکری فشرده‌ی لنین است که لوکاچ در ۱۹۲۴ نوشت و او را مرد عمل و کار نامید. روایت پژوهشی و خواندنی کارل ایدا نسنجیده نیست، بلکه او تاکید دارد رشد مائو، مائویسم و «اندیشه‌های مائو تسه‌دونگ» بدون در نظر گرفتن جهان سده‌ی بیستم که این‌ها در آن ظهور یافتند و بدون در نظر گرفتن نقش امپریالیسم که مسئول سرنوشت چین طی نیمه‌ی نخست قرن بوده قابل درک نیست. تا به حال مائو چون هیولایی بی‌ریشه یا دهاتی بی‌اخلاق، یک جور انحراف بی‌تناسب از تاریخ چین دانسته می‌شد. کارل طرح پیروزی مائویسم را می‌کشد و فردای آن را با شفافیت نقره‌گونی بر مبنای پژوهشی موشکافانه و حقایقی خلل‌ناپذیر به بحث می‌گذارد. هیچ تاریخ دو باره نوشته‌یی نمی‌تواند آن‌ها را حذف کند.

مائو تسه‌دونگ در مزرعه‌ی دهقانی در ایالت هونان در خانواده‌ای متمکن به دنیا آمد، و زمینه جنبش محلی دهقانان معروفش در آن جا بنیان گذاشته شد. مائو و دو برادر جوانترش دارای خصایل زندگی دهقانی بودند و برای حاصلخیزی شالیزار پدر کود جابه‌جا می‌کردند. پدر مائو روستایی نسبتا با سواد بود که مائو از همان کودکی نه او را دوست داشت و نه احترامش را داشت. مادرش، برعکس، زنی بود باراده که در هر سه پسرش ایده‌ی بهبود جهان از طریق کنش را پروراند. فقط مائو به مدرسه فرستاده شد. او در آن جا آموزه‌های کلاسیک کنفوسیوسی را از بر کرد، سبکی از آموزش عام در بسیاری از بخش‌های آسیای آن موقع و البته همین حالا. اما تا آن هنگام که در اواسط سال ۱۹۱۱ به مرکز ایالت - شهر چانگشا - رفت جهان‌بینی ایالتیش تغییری نکرد. انقلاب اکتبر ۱۹۱۱ سلسله‌ی منچو را برانداخت و سون یات سن، چین را جمهوری اعلام کرد. اما کشور تکه‌تکه شد؛ بیرون شهرهای بزرگ، جنگ‌سالاران حکمرانی می‌کردند. کوشش اواخر سال ۱۹۱۶ یوان شیکایی برای تاج‌گذاری و براندازی جمهوری

شکست خورد. این وقایع بر روشنفکران و دانشجویان چون برق تأثیر گذاشت و بسیاری از آن‌ها از جمله مائو را رادیکال کرد. در مدرسه‌ی تربیت معلم بود که او برای نخستین بار با متفکرانی آشنا شد که با فلسفه‌ی سیاسی غرب آشنا بودند. انجمن مطالعه‌ی خلق نو، دنیای روشنفکری و حلقه‌های دوستان انجمن خود را گسترش داد که بسیاری از آن‌ها بعدها از مبارزان حزب کمونیست چین شدند. مائو که زمانی رمان و شعر کلاسیک چین را به گستردگی خوانده بود، فلسفه‌ی غرب او را به سمت لیبرالیسم کشید. یانگ چانگ‌جی، معلم محبوبش که فارغ‌التحصیل ادینبورگ بود و در هایدلبرگ کانت خوانده بود تأثیر فراوانی بر او گذاشت. هنگامی که مائو در سال ۱۹۱۸ فارغ‌التحصیل شد، به یانگ در پیدا (دانشگاه پکن) کرسی فلسفه پیشنهاد شد. او مائو را با خود برد. نشانه‌های اندکی از فروکش کردن شور روشنفکری که از سال ۱۹۱۱ کشور را فراگرفته بود حکایت می‌کرد؛ مشاجره بین جریان‌های فلسفی متعدد بر زندگی فرهنگی شهرها حاکم شد. کای هسن دوست نزدیک مائو سر از پاریس درآورد و از آن جا نامه‌هایی طولانی در توصیف تأثیر انقلاب روسیه بر اروپا می‌نوشت و بر وحدت نظر و عمل تاکید می‌کرد - نوشته‌هایی که به رادیکال شدن مائو کمک کردند.

مائو در کتابخانه‌ی پیدا کاری پیدا کرد. او آن جا با پروفیسور چن دوژیو و لی داژائو از سردبیران جوان نو ملاقات کرد، روزنامه‌ی ادبی - فلسفی پرخواننده‌ی رادیکال که از علم، دموکراسی و انترناسیونالیسم دفاع می‌کرد و در عین حال به طرز نظام‌مندی تابع ایده‌های کنفوسیوسی بود و مشوق سرسپردگی به نقد تند. این دو مرد چند نوشته از لنین و کائوتسکی را به چینی ترجمه کرده بودند و آشکارا سمت و سویی رادیکال داشتند. روزنامه‌ی آن‌ها از بلشویک‌ها دفاع می‌کرد و آنها را با علاقه با برخی از انقلابی‌های جمهوری خواه سال ۱۹۱۱ مقایسه می‌کرد. اینجا بود که مائو نخستین متن خود را درباره‌ی ضرورت آموزش جسمی در سال ۱۹۱۷ انتشار داد و در محفل چن و لی بود که کمونیست

**در سال ۱۹۲۵، شورش دهقانان خرده‌پا و موج  
اعتصاب بزرگ شهری حزب کمونیست را با  
انتخاب بزرگی رویارو کرد: تنها بجنگند و رهبری  
سیاسی باورپذیر خود را به موج جدید مبارزات  
عرضه کنند یا با تداوم کار در درون و تحت  
لوای «جناح چپ» حزب جمهوری خواه آن‌ها  
را رام کنند؟**

خود حزب - تا با حزب سون یات سن ادغام شود. مائو به کانتون اعزام شد تا با ملی‌گرایان کار کند و همسر و دو فرزند کوچکش را در چانگشا گذاشت و رفت. خواهش‌های همسرش بی‌فایده بود. مائو برای همسرش نامه‌ی موزون به جا گذاشت:  
سفرم را با خداحافظی آغاز می‌کنم  
نگاه‌های غمبار ما همه چیز را سخت‌تر می‌کند  
می‌خواهم که پیوندهای آشفته‌ی احساس را بگسلی  
من هم اکنون خانه به دوشی بی‌ریشه‌ام  
و با نجوهای عاشقانه مرا کاری نیست.

کارل در مورد گسست نظریه و عمل کمونیستی در باره‌ی مساله‌ی زنان نگاهی بصیر دارد. درحالی‌که برنامه‌ی حزب کمونیست چین از رهایی زنان دفاع می‌کرد، درون حزب به شدت محدود به کارهای بی‌اهمیت و مادرانه بودند. برای بسیاری حزب جایگزین خانواده شد. خانواده‌ی یانگ رادیکال بود اما بیشتر زنانی که به حزب کمونیست پیوستند به طور رسمی از طرف خانواده هایشان از ارث محروم شدند. این باعث شد نومی‌های درون حزبی شدت یابد. در این مورد چین استثنا نبود: در اروپا و جاهای دیگر هم وضع به همین منوال بود.

در سال ۱۹۲۵، شورش دهقانان خرده‌پا و موج اعتصاب بزرگ شهری حزب کمونیست را با انتخاب بزرگی رویارو کرد: تنها بجنگند و رهبری سیاسی باورپذیر خود را به موج جدید مبارزات عرضه کنند یا با تداوم کار در درون و تحت لوای «جناح چپ» حزب جمهوری خواه آن‌ها را رام کنند؟ تا این مرحله کمینترن اصرار داشت که کمونیست‌ها منافع ناچیز طبقاتی را به سود جبهه‌ی مشترک با جمهوری خواهان علیه جنگ‌سالاران و راهزنان و در دفاع از دموکراسی بورژوایی به کناری بگذارند. بورودین از عوامل مهم کمینترن (که آندره مالرو در کتاب فاتحان اش تصویر خوبی از او به دست داده است) با ته‌مایه‌ی از شوخی به رهبران حزب کمونیست چین گفته بود که خود را «باربر» در خدمت بورژوایی ملی بدانند. مسکو به ملی‌گرایان کمک مالی می‌کرد و پیوندهای نظامی با آنها داشت - جریانی که وقتی حزب جمهوری خواه در سال ۱۹۲۷ علیه متحدان کمونیستش موضع گرفت، اثبات شد که اشتباه فاجعه باری بوده است.

چن دوژیو، دبیر کل حزب، در توافق با استراتژی کمینترن خلاف شمس سیاسی خود عمل کرد. او اعتماد به نفس یا قدرت سیاسی کافی را برای مقابله با مسکو نداشت و بعدها در مورد ضعفش

شد. به رغم آن که مائو کوشید بر آن‌ها تاثیر گذارد، به نظر کارل «تنها شخصی که مائو بر او تاثیر گذاشت دختر پروفیسور یانگ، یانگ‌کای هویی بود که بعدها اولین زنش شد و مادر چندتا از بچه هایش.» همین‌جا بود که مائو سبک درخشان نگارش خود را پیدا کرد، موجز و تند و گاه غنایی که تاثیری عمیق بر مبارزاتی گذاشت که به پیش راند. استعداد مائو در مقام مقاله‌نویس و جزوه‌نگار قابل‌مقایسه با رهبر بلشویک‌ها است گرچه نسبت به لنین کمتر شاعرانه می‌نوشت. وقتی جنبش چهارم ماه مه سال ۱۹۱۹ شروع شد مائو دیگر در پکن نبود. اوایل همان سال مادرش به شدت بیمار شده بود و او به چانگشا بازگشته بود. آنجا در مدرسه‌ی معلمی می‌کرد و مجله‌ی رودخانه‌ی ژیانگ را بر اساس الگوی جوان‌نو پایه گذاشته بود. لحن مجله به شدت ضد امپریالیستی بود. نسبت به رهبران بزدل کشور انتقادی بود و مناظرات کلامی‌اش اغلب به هدف می‌زد. چیزی که در نهایت منجر به توقیف مجله بدست متنفذان ایالت شد. کارل اشاره می‌کند که چشمگیرترین گزارشی که مائو در این مجله نوشت مربوط به خودکشی زنی به نام خانم ژائو بود که در مخالفت با ازدواج اجباری‌اش دست به این کار زده بود. مائو وضعیت زنان را در جامعه یکی از مصادیق «تجاوز روزمره» دانست و از رهایی زنان دفاع می‌کرد و در این گزارش استدلال کرد که این امر تنها پس از تجدید نظر کلی جامعه‌ی چین بر خود صورت می‌پذیرد - که در دیدگاه لوژون چنین بازتاب یافت که در پاسخ به توفان [خشم] بر آمده از اجرای چینی خانه‌ی عروسک ایپسن در شانگهای این پرسش را مطرح کرد: اگر یک نورای چینی خانه را ترک می‌کرد به کجا می‌توانست پناه ببرد؟

حزب کمونیست چین در جولای ۱۹۲۱ پنهانی (مگر برای اعضایش) در شانگهای تاسیس شد. با ادغام هسته‌هایی که در بخش‌های مختلف کشور وجود داشتند؛ ۱۲ نماینده از سوی ۵۷ کمونیست انتخاب شده بودند. چن دوژیو و لی داژائو نتوانستند در این نشست شرکت کنند اما به عنوان دو مؤسس حزب از آنان نام برده شد. مائو هسته کوچکی در هونان ایجاد کرد که همسرش نیز عضو آن بود. مردی که از کمینترن شاهد و مشاور آنها بود مارینگ نام داشت، کمونیست از خودگذشته‌ی هلندی با نام اصلی هنک سنیولیت که نقش مهم و الهام‌بخشی در سازماندهی اتحادیه‌های کارگری در هلند داشت و در سال ۱۹۱۲ به هند شرقی هلند (اندونزی) سفر کرده بود تا در ایجاد آنچه بعداً حزب کمونیست اندونزی نامیده شد نقش داشته باشد. لحظه‌ی تاسیس حزب کمونیست چین در شانگهای تاثیر ناگهانی چندانی نداشت اما رفقا مصمم در جذب کارگران و روشنفکران به حزب به خانه‌های خود برگشتند. مائو اینک خود را انقلابی حرفه‌ی می‌دانست، سرباز پیاده‌ای در خدمت حزب و انقلاب.

او یکسال و نیم آینده را در تلاش برای اتحاد کارگران معدن و راه آهن و چاپ در هونان گذراند و بعد برای عضویت در کمیته‌ی مرکزی حزب به شانگهای فراخوانده شد. کمینترن در سال ۱۹۲۴ به حزب کمونیست چین دستور داد - با نظارتی فراتر از رهبری

چنین نوشت: «من که شخصیت قاطعی نداشتم، نمی‌توانستم بر نظراتم اصرار کنم. من برای نظم بین‌المللی و اکثریت کمیته مرکزی احترام قائل بودم.» آیا اگر رهبر حزب هرکس دیگری بود می‌توانست به گونه‌ی دیگر عمل کند؟ این تراژدی حزب خردسال کمونیست چین بود که در لحظات بحرانی تاریخ کشورش هرگز زمان مورد نیاز برای پرورش سیاست‌های خود به آن داده نشد. حتا پیش از بین‌الملل سوم - که به رغم زنه‌ار دوربینانه‌ی رزا لوکزامبورگ در سال ۱۹۱۹ در مسکو برگزار شد - این حزب به ابزار بی‌اختیار سیاست خارجی شوروی تبدیل شده بود و به شدت تحت سلطه‌ی بلشویک‌های پیروزمند بود. اعتبار بین‌المللی‌ی که [حزب کمونیست چین] در میان ستم‌دیدگان داشت نتوانست جای دانش سطحی‌اش از آسیا را پر کند. متأسفانه بیشتر آنچه می‌نوشتند و می‌گفتند به رغم شرایط عینی کشورهای مختلف حاکی از تسلیم بی‌قیدشان بود.

بعدا و در ارتباط با فروپاشی سال ۱۹۲۷ چین، تروتسکی بین‌الملل سوم را «نخستین بوروکراسی انقلابی سرآمد بر مردم شورس کرده که سیاست "انقلابی" خود را به جای سیاست انقلاب اعمال می‌کند» دانست. این که آیا انقلاب ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ چین بدون دخالت کمینترن موفق می‌شد یا نه نمونه‌ی متناقض‌نمای جالبی است. اگر چنین می‌شد کشور چین علیه امپریالیسم ژاپن متحد می‌شد و اشغال را اگر نه ناممکن دست کم مشکل می‌کرد. و پیامدهای آن فراگیر می‌شد آنهم نه فقط برای خاوردور.

قتل‌عام سال ۱۹۲۷ شانگهای که رهبر جدید و مهم حزب جمهوری خواه، چیانگ کای‌چک، باعثش بود، منجر به تصفیه‌ی کمونیست‌های محلی و اتحادیه‌های کارگری متحد در شهر شد. حزب کمونیست را که سیاست‌های کمینترن و ضعف درونی از نظر سیاسی و نظامی خلع سلاح کرده بود، را مسکو که نگران نجات حزب از اوضاع بود، به تغییر ناگهانی وادار کرد - تا حدی به علل درونی چنان که مساله‌ی چین در مشاجرات بین استالین/بوخارین و تروتسکی و اپوزیسیون چپ مطرح بود. استالین نومیدانه منتظر پیروزی بود اما جمهوری خواهان متحد، شورس‌های کانتون و چانگشا را به راحتی شکست دادند؛ در واقع قساوت‌های بی‌نظیر را «جناح چپ» ملی‌گرایان در مرکز هونان انجام دادند. حالا ضیافت حزب کمونیست کامل می‌شد. مسکو دستور به تغییر دیگری در رهبری داد. چن دوزیو عزل شده بود. جانشینش، لی لیسان، به سود آلت دست مسکو، وانگ مینگ، کنار گذاشته شد. او چهار سال دوام آورد. نتیجه‌ی مضاعف سیاست‌های کمینترن از ۱۹۲۲ به بعد روشن است: از ۱۹۲۷ تا ۳۲ بنا به گزارش سال ۱۹۴۵ لیو شائوچی به کنگره‌ی حزب، انقلابی‌ها بیش از نود درصد اعضایشان را از دست دادند.

بنا به نظر کارل «از منظر مایوس‌کننده‌ی ۱۹۲۷ به نظر می‌رسید که همه چیز از دست رفته است». چگونه حزب کمونیست چین به جان آمده از شکست‌های پیاپی و در آستانه‌ی از هم‌پاشی توانست طی زمانی کمی بیشتر از بیست سال موفق به آزاد کردن کل کشور شده و آن‌را برای نخستین‌بار در یک و نیم

قرن گذشته متحد کند و ساختار اجتماعی و اقتصادی‌اش را تغییر دهد؟ پیروزی کمونیستی سال ۱۹۴۹ نتیجه‌ی سیاست‌های نظامی و اجتماعی‌یی بود که پس از شکست‌های دهه‌ی بیست به اجرا گذاشته شدند و گسست عمیقی با تجربه‌های گذشته داشتند. کارل، فرار کادرهای کمونیست از ترور سفید چیانگ در سال ۱۹۲۷ و تجربه‌های مائو پس از آن در دفع حملات ارتش جمهوری خواه از طریق جنگ چریکی را توصیف می‌کند. نطفه‌ی ارتش سرخ پس از ماه‌ها سفر سخت و نبرد در سال ۱۹۳۰ در جیانگ ژی مستقر شد و آنچه را بعدتر شورای جیانگ ژی نامیده شد بنیاد نهاد. اینجا حزب کمونیست کارزارهای سوادآموزی برای دهقان‌ها ایجاد کرد و آنان را تشویق کرد تا روستاهای خود را بازسازی کنند و دوباره زمین‌ها را بین خودشان تقسیم کنند. سیاست‌های حزب به تعبیر کارل در توصیف «گزارش ژونوو» مائو در سال ۱۹۳۰ در «تحلیل دقیق روال و ساختارهای زندگی روزمره‌ی دهقان‌ها» ریشه داشت. حزب کمونیست در محاصره‌ی نیروهای جمهوری خواه در سال ۱۹۳۴ تصمیم گرفت تا پایگاه جیانگ ژی را ترک گفته و راه‌پیمایی بزرگ معروفش به یان نان را ترتیب دهد. طی همین راه‌پیمایی و در کنفرانس ۱۹۳۵ زونیی بود که گروه مائو قدرت تام را درون حزب کمونیست به دست گرفت. او دیگر نقشی محوری در سازماندهی مجدد حزب داشت. رهبری جدید دو تصمیم سرنوشت‌ساز گرفت: حرکت به روستاها برای بازسازی و تجدید قوا و در عمل جدا شدن از مسکو در حالی که در نظریه تظاهر به پیروی می‌شد. زونیی همان ابتدا با آزمونی مواجه شد، کمینترن با روی آوردن به دوره‌ی سوم چپ‌گرایی افراطیش {۱۹۲۸\*}، اعلام کرد که «موج بلند انقلابی» در راه است. واژه‌ی روسی pod'em دلالت بر «شورش» یا «پیشروی» دارد. ژو آنلایی پس از مدت‌ها فکر و بحث آن را به چینی «موج خیزان» یا gao-chao ترجمه کرد. مائو با زبانی شاعرانه در سال ۱۹۳۰ در جزوه‌یی که عبارات کمینترن را به صورت زیر تفسیر می‌کرد، پاسخ داد تک جرعه‌یی می‌تواند چمنزاری را به آتش بکشد: مثل کشتی در دوردست‌های دریا است که سر دکلش را می‌توان از ساحل دید؛ مثل خورشید صبح در شرق است که پرتو درخشانش از نوک قله هویداست؛ مثل کودک پا به دنیایی است که در رحم مادرش با آرامش به جهان می‌آید.

پیغام مشخص بود. هیچ چیزی نباید سریع اتفاق می‌افتاد اما انفعال در برخورد با شکست هم چاره‌ی کار نبود. دهقانان فقیر از نو به حزب پیوستند و از صفوف آنها سه شاخه‌ی قدرتمند ارتش سرخ ایجاد شد. جدای از این واقعیت که راه دیگری هم نمانده بود این شکل‌دهی طولانی، مائو و رفقاییش را قادر ساخت تا سازوکارهای حمایتی را در روستاها که مدت‌ها قرار بر ایجاد آن بود، بهبود بخشند. همچنان که تا به حال در این صفحات بحث کرده‌ایم، این پیوندها وجه مشخص و متمایز خط سیر کمونیسم چینی از هم‌ارز روسی‌اش هستند.

چین متحد جایزه‌ی بزرگی بود که در انتظار ملی‌گرایان و رفقای



در برنامه‌ی خودکفایی اجباری، بخش‌هایی از مناطق روستایی به روشی ناهماهنگ و سازمان‌نیافته صنعتی شدند در حالی که اصرار مائو برای گذشتن از مرز تولید فولاد آمریکا و انگلستان تنها تعداد زیادی کوره‌های کوچک روی دستش گذاشت که کارگرهای فراوانی را از مزارع بیرون کشاند

خارج‌نشین‌شان نشسته بود، اما هجوم ژاپن به سال ۱۹۳۷ و اشغال وحشیانه‌ی متعاقبش ضعف ملی‌گرایان ارتدوکس را مشخص کرد. جمهوری خواهی فاسد و هم‌دست دشمن به دست خود بی‌اعتبار شد. چیانگ کای چک اشغالگران ژاپنی را با کمونیست‌ها اینگونه مقایسه کرد: اولی بیماری مداوم‌پذیری است اما دومی غده‌ی سرطانی است که باید برداشته شود. ارتش ملی‌گرایان بعد از ۱۹۴۱ سربازان و افسران پیوسته به صف رو به رشد ارتش و پارتیزان‌های کمونیست تحت فرماندهی مشترک سیاسی - نظامی مائو تسه دونگ، ژو ده و پنگ ده‌وایی را قلع و قمع کرد. استراتژی‌یی که مائو در نوشته‌هایی مثل «درباره‌ی جنگ‌افزار چریکی» (۱۹۳۷) و «درباره‌ی جنگ طولانی» (۱۹۳۸) مطرح کرد به پیروزی‌هایی دست یافت. از ۱۹۴۶ به بعد چیانگ کای چک و هسته‌ی اصلی ارتش بی‌روحیه‌اش به سمت جنوب رانده شدند تا سرانجام در اواخر ۱۹۴۹ به تایوان گریختند - با خزانه‌ها و ذخایر بی‌اندازه‌یی که از موزه‌ها و گاو صندوق‌های شهر ممنوعه {کاخ‌های امپراتوری چین} به غارت بردند. کمونیست‌ها پس از دو دهه فعالیت در روستاها به شهرها بازگشتند تا به عنوان نیروی آزادی‌بخش در شهرهای پکن، شانگهای و کانتون توده‌ی عظیم مردم از آنها استقبال کنند.

همانطور که کارل می‌گوید کشوری که حزب کمونیست چین به میراث گرفت نخست بدست ژاپنی‌ها و سپس جنگ داخلی از دست رفته بود: بازرگانی ورشکسته بود، پول ملی بی‌ارزش

بود، معامله‌ی پایاپای شکل می‌گرفت. «بخش‌هایی از روشنفکری شهری و نخبگان منفعت‌برنده از فناوری با جمهوری خواهان گریخته بودند و شهرها را بدون اداره و سازمان‌ها را بدون مدیریت گذاشته بودند.» ویرانی و شکست نظم قدیم، کشوری از دست رفته با انبوه بیکاران در شهرها به جا گذاشته بود. وظایف پیش روی مائو و رفقاییش بی‌شمار بودند. هیچ نظریه‌یی، هرچند سنجیده، نمی‌توانست راه حلی برای چنین بحرانی ارائه دهد. حزب - ارتش ساخته‌ی مائو و هسته‌ی پیرامون او نقشی اساسی در ابقای ظاهر نظم در اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰ داشتند. کمک‌های خارجی محدود بود: خود شوروی ویرانه شده بود، گرچه از سوی شوروی کمک‌ها و تکنیسین‌هایی پس از اولین دیدار مائو از مسکو در ۱۹۴۹-۵۰ با اکراه در اختیار او گذاشته شد.

در واشنگتن، ترومن و پس از آن برادران دالس با بی‌میلی پذیرفتند که پیروزی مائو غول کمونیسم را تقویت کرده است و از این رو چین چیزی بیش از ساتراپ استالین خواهد بود. اما قبل از اینکه اشتباهشان آشکار شود، در جهت مهار چین ریسک هزینه‌بری کردند. ژنرال مک آرتور تحت پوشش سازمان ملل متحد به کره رفت تا از قدرت گرفتن کمونیست‌های کره‌یی در سرتاسر شبه جزیره‌ی ای که در سال ۱۹۴۵ از استعمار ژاپن رهایی یافته بود، جلوگیری کند. کمونیست‌ها به شمال رانده شدند و در این جریان هزاران شهروند قتل عام شدند. در سال ۱۹۵۰ که جنگی تمام‌عیار در گرفت، رهبران چین به کمک کره‌یی‌های شمالی محاصره شده شتافتند. این کمک اثرگذار بود. نیروی اعزامی چین به فرماندهی پنگ ده‌وایی، استراتژیست درخشان امور نظامی، آمریکایی‌ها را به جنوب پس راند و مرزهای جمهوری خلق چین را نیز امن نگه داشت. هرچند پایگاه نظامی آمریکا در کره‌ی جنوبی ماند تا از دولت دست‌نشانده‌ی خود حمایت کند و کره‌ی شمالی به تدریج به نوعی نظام پر دسیسه‌ی استالینی تغییر شکل پیدا کرد.

کارل اشاره‌های موجزی به تنش‌ها و بحث‌های عمده‌ی دوره‌ی مائوییستی می‌کند - مخالفت بین بوروکراسی و انقلاب، عدم توافق درباره‌ی راه‌های رشد، روابط میان حزب، ارتش و توده‌ها. اندیشه‌ی سیاسی همیشه در کانون بحث‌هاست. نظریه‌ی مائوییستی، کاملاً متفاوت با استالینیسم ارتدوکس اینطور خلاصه می‌شد: آگاهی انقلابی توده به اضافه‌ی کنش توده‌یی همان خودرهایی و تغییر اجتماعی است. این از تماس روزمره با مردم طی جنگ طولانی با ژاپن و جمهوری خواهان استنباط شده بود. «خط توده»‌ی مورد نظر مائو به «توده‌ها» این مزیت را می‌بخشید تا در بهبود و

ژنرال مک آرتور تحت پوشش سازمان ملل متحد به کره رفت تا از قدرت گرفتن کمونیست‌های کره‌یی در سرتاسر شبه جزیره‌ی ای که در سال ۱۹۴۵ از استعمار ژاپن رهایی یافته بود، جلوگیری کند. کمونیست‌ها به شمال رانده شدند و در این جریان هزاران شهروند قتل عام شدند.

یکی از تراژدی‌های کمونیسم جهانی این بود که بیشتر احزابی که در دامن پرورده بود، طی دهه‌های ۱۹۳۰ و ۴۰ بالغ شده و تبدیل به سازمان‌های توده‌یی شدند. تا آن موقع دیگر سنت‌های اولیه‌ی مخالفت و مناظره درون حزبی بلشویک خاموش شده و بیشتر فعالانش - نود درصد کسانی که در کمیته‌ی مرکزی لنین خدمت می‌کردند - با روش‌های وحشیانه‌یی نابود شده بودند

همچنین در تعریف نظریه همکاری داشته باشند. هدف این بود که توده‌ها بتوانند بر همه موانع چیره شوند. این در رابطه با جنگ عالی بود - اگرچه حتی اینجا نیز شکست جمهوری خواهان بدون تهاجم ژاپن غیرقابل تصور است - اما آیا چنین الگویی در زمان صلح نیز شدنی بود؟ آیا کنش توده‌یی می‌تواند بر مشکلات ایجاد شده توسط ساختارهای مادی اجتماعی/اقتصادی مانند ساختار ضعیف صنعتی هم چیره شود؟ کارل اتهام «ولونتاریسم» را که بسیاری از منتقدان - دوست و غیره - به مائو نسبت می‌دهند رد می‌کند و ترجیح می‌دهد که منش اندیشه‌ی مائو را مبنی بر «تغییر جهت به سمت مقاصد» مارکسیسم ارتدوکس پررنگ کند. اما این ضعیف‌ترین نظر اوست چراکه مرحله‌ی بعدی تکامل چین داشت آشکار می‌شد.

جهش بزرگ به جلو که منجر به قحطی سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۱ و مرگ دست کم ۱۵ تا ۲۰ میلیون دهقان شد مشخصاً نتیجه‌ی ولونتاریسم بود. در برنامه‌ی خودکفایی اجباری، بخش‌هایی از مناطق روستایی به روشی ناهماهنگ و سازمان نیافته صنعتی شدند در حالی که اصرار مائو برای گذشتن از مرز تولید فولاد آمریکا و انگلستان تنها تعداد زیادی کوره‌های کوچک روی دستش گذاشت که کارگرهای فراوانی را از مزارع بیرون کشاند. نتایج فاجعه‌بار آن ناخواسته بود و البته نامشابه قحطی دوران استعماری انگلستان در ایرلند و بنگال؛ اما این فاجعه برای خاطر خانواده‌های کشته‌شدگان تسلاهی نداشت. مائو وقتی سرانجام عمق فاجعه را شنید تکانی خورد اما دیگر برای هرکاری خیلی دیر شده بود. چگونه مائو و رفقاییش آنقدر راحت فریب آمار اشتباه بوروکرات‌های رام حزبی در مورد روستاها را خوردند که می‌خواستند نشان دهند برنامه‌ی جهش بزرگ به خوبی پیش می‌رود؟ کارل می‌نویسد که «مائویسم که بد از آب در آمد ریشه‌ی مشکلات بود» اما فرایندی که به واسطه‌ی آن چنین اتفاقی افتاد کشف نشده باقی ماند.

یکی از تراژدی‌های کمونیسم جهانی این بود که بیشتر احزابی که در دامن پرورده بود، طی دهه‌های ۱۹۳۰ و ۴۰ بالغ شده و تبدیل به سازمان‌های توده‌یی شدند. تا آن موقع دیگر سنت‌های اولیه‌ی مخالفت و مناظره درون حزبی بلشویک خاموش شده و بیشتر فعالانش - نود درصد کسانی که در کمیته‌ی مرکزی لنین خدمت می‌کردند - با روش‌های وحشیانه‌یی نابود شده بودند. الگویی که نو کمونیست‌ها اتخاذ کرده بودند الگویی بود که در مسکو {دوران استالین} با آن آشنا شده بودند: دیکتاتوری اجتماعی



حزب/بوروکراسی که بر تمام شئون زندگی عمومی سایه افکنده بود و شبکه‌های نهادینه شده‌ی خفقان آن را تداوم می‌بخشیدند. آن‌ها وقتی به قدرت می‌رسیدند چنین نظامی بود که برپا می‌شد حتا در احزاب [چپ] فعال در جهان سرمایه‌داری یا استعماری این شیوه رایج بود. موقوف بودن مناظره، هم حزب و هم دولت را تضعیف کرد. کارل اسنادی را درون حزب کمونیست چین حتا پیش از به قدرت رسیدن گرد آورده مانند کارزار تصفیه‌ی حزب در سال‌های ۱۹۴۱-۴۲ که آن را «آغاز کیش شخصیت مائو» می‌داند. در دهه‌ی ۱۹۵۰ کوشش‌های مکرری برای ریشه‌کنی «ضد انقلاب» و مهمتر از آن کارزار ضد راست‌گرایی سال‌های ۱۹۵۷-۵۸ صورت گرفت. اما رهبران پسا انقلابی چین تا حد ممکن از تصفیه‌ها و کشتار جمعی کادرها و اعضای خودی به شیوه‌ی استالین پرهیز کردند. همانطور که کارل مشاهده کرده «برخلاف تصفیه‌های استالینی که با در منزل کوفتن نیمه شب منادی مرگ بود، در چین مائویست، مرگ از واژه‌ها می‌آمد، در روزنامه‌ها و پوستره‌های روی دیوار.» یکی از دلایل تفاوت این بود که بیشتر رهبران برده طبع هوادار کمینترن {استالینی} قبلاً از بین رفته بودند - آخرین آن‌ها در درگیری مسلحانه قبل از راه پیمایی طولانی شکست خورده بود.

نسخه‌ی مائویی ساختار استالینی ظاهراً بر اساس خواست جمعی مردم به پا خواسته‌ی انقلابی بود. اما اینکه این ساختار چقدر می‌تواند بدون میانجی‌ها - نهادهای نمایندگی که از طریق آنها تفاسیر متعدد از خواست مردم مورد بحث و رای گیری قرار گیرد - بقا یابد هیچ ارتباطی با تقلید از غرب ندارد. اما عملاً کارآمدترین و بی‌دردسرتترین روش برقراری ارتباط بین مردم و قانونگذاران انتخاب نمایندگان است، همواره پاسخگو است تا انتخاب‌کنندگان بتوانند هر زمان که بخواهند آن‌ها را فراخوانند.



اگر چنین سیستمی وجود می داشت قحطی نمی شد و کوره های کوچک، فوری پس از شروع آزمایش از رده خارج می شدند. «خواست مردم» درباره ی پشته ی کشته های تزیین گر روستاها، پس از قحطی گسترده چه دارد بگوید؟

وقتی رهبران حزبی در اواخر ۱۹۵۹ به تدریج در لوشان گردهم می آمدند تا درباره ی تراژدی جاری بحث کنند همه حتا مائو خود را نقد می کردند. اما این دوست قدیمی هونانی او، پنگ دهوآیی، بود که رودرروی مائو و روش فرماندهی او ایستاد که حزب را از مردم جدا کرده بود. به سزای این عمل او از تمام مناصبش عزل و به تبعید فرستاده شد؛ لین بیائو در مقام وزیر دفاع جایگزین او شد. با این حال، از مهمترین نتایج این مصیبت - که انشعاب چین/شوروی به سرعت حادث کرد - این بود که رهبری حزب عملاً مائو را کنار گذاشت. او در سال ۱۹۶۶ به روش خاص خودش انتقام گرفت، این گونه که به [سازمان] جوانان کشور متوسل شد تا «دفتر مرکزی حزب را از انتقاد بمباران کند» و «برای برقراری نظم، بی نظمی بزرگی زیر آسمان ایجاد کند». انقلاب فرهنگی پرولتاریای بزرگ نمایش چشمگیر «خط توده ای» بود. مائو تبدیل به خدا - امپراتور جنبش شد همراه لین بیائو در مقام معاون وفادارش؛ کتاب کوچک سرخ تنها توضیح المسائل جنبش شد.

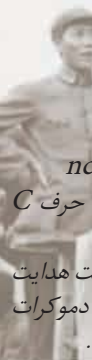
هدف اصلی پس گرفتن قدرت بود - گرچه کارل نیز انگیزه ی ضد بوروکراتیک پشت سرش و «کوشش برای تصرف سیاست قدرت فرهنگی و سخنرانی فراگیر برای انقلاب» را برجسته می کند. مائو از مسئولیتش، تضمین ساختار سیاسی باثبات برای چین، چشم پوشیده بود و اجازه داد شورها و ضرورتها و پیروزی در نبرد برای کسب قدرت جایگزین قوه ی قضاوتش شوند. او و پیروانش طی فرایندی مخالفانشان را له کردند: رهبران اصلی حزبی به جز چوئن لای و لین بیائو متهم به «رفتن به راه سرمایه داری» شدند؛ به لیو شائوچی هتک حرمت شد؛ پنگ ژن، که زمانی شهردار قدرتمند پکن بود، و بشمارای دیگر پیشاپیش جمعیت عظیم مردم بی آبرو شدند؛ دنگ شیائوپینگ به منطقه ی روستایی جیانگ ژی فرستاده شد تا در آن جا تراکتور تعمیر

کند. کودکان هیستریک در مواجهه با پدرمادرشان آنها را خائن می نامیدند؛ آموزگاران و استادان دانشگاه تحقیر شدند؛ دانشگاه ها بسته شدند؛ ذخایر باستانی آشکارا ویران شدند؛ و مائو دوباره زمام امور را در دست گرفت.

موارد نظامی گری کور و تعصب حزب مائو بی شمارند اما جنبه های متناقضش معمولاً کم اهمیت تلقی شده اند. [مثلاً] وقتی من با چند تن از اعضای سابق گارد سرخ در هونگ کونگ مصاحبه می کردم، آن ها شرح دادند که چقدر احساس آزادی دارند و به سرعت از کتاب کوچک سرخ به سمت خواندن و نوشتن و پخش متون انتقادی در چالش با مائو حرکت کردند و کار او را ناکافی دانستند. فرستادن شهرنشینان به روستاها بی تردید به این نسل نشان داد که چگونه مردم عادی زندگی و کار می کنند. کارل به تاثیر امیدبخش این پویایی نوآمده در هزاران جوان اشاره می کند، مانند فیلم ها و رمان هایی که بعدتر درآمدند.

اما در تابستان ۱۹۶۷ مائو به ارتش آماده باش داد تا در برابر شورش انقلابی تهدیدکننده ی چین کمونیستی عقب گرد کند. سال های پایانی مائو مصادف بود با شماری از تحولات که نشانه هایی دال بر چرخش اوضاع به سود «روندگان به راه سرمایه داری» در داخل و «ببرهای کاغذی» در خارج داشت: آشتی با واشنگتن و دیدار ۱۹۷۲ نیکسون که سبب بازگشت دنگ شیائوپینگ - گربه ی صد جانه - به امور سیاسی در ۱۹۷۴ شد. اینها راه را برای تغییر بزرگی که پس از مرگ مائو باید پی گرفته می شد گشود. کارل با جستجو در ماترک مائو در ایدئولوژی حزبی و کنارگذاشتنش در تجارب سیاسی و اقتصادی کارش را به پایان می رساند. او مشاهده می کند که «رهبران کنونی حزب کمونیست تنها با طرد مائوئیسیم و هر آنچه که مائو برسرش ایستاد می توانند مائو را سطر عورت مشروعیت خود بکنند.» از جمله امتیازهای کتاب کارل این است که او بحث جدی بر سر تمام این موارد را مجاز می شمرد. دانستن اینکه این اثر چطور به چین رسیده، کشوری که دیدگاه رسمیش بر اساس گزارش رسمی ۱۹۸۱ کمیته مرکزی این است که دستاوردهای مائو به نسبت ۷۰:۳۰ بر اشتباهاتش می چربد، جالب خواهد بود. هرچه سرمایه داری چینی جلوتر برود و هرچه نابرابری های اجتماعی و اقتصادی بیشتری ایجاد کند چه بسا برخی از باورهای مائو را توده های شورشی در جستجوی توفان یکبار دیگر به کار گیرند.

MAO ZEDONG AND CHINA  
IN THE TWENTIETH-CENTURY WORLD  
A SOURCEBOOK



1-Duke University Press: Durham

nc ۲۰۱۰، \$۲۱.۹۵، paperback ۲۱۶ pp، ۹۷۸۰۱۲۲۳ ۴۷۹۵ ۸

۲- کمونیسم *Communism* و سرمایه داری *Capitalist* هر دو با حرف C انگلیسی آغاز می شوند.

\* یادداشت مترجم: در اواخر دهه ۲۰ قرن بیستم میلادی کمینترن تحت هدایت استالین «گردش به چپ» کرد. براساس این سیاست حزب سوسیال دموکرات آلمان به عنوان یک حزب فاشیستی شناخته شد (سوسیال فاشیست).

